

باده ناخورده در رگ تاک

گمان میر که به پایان رسید دور مغان
هنوز باده ناخورده در رگ تاک است

«حافظ»



داریوش همایون

تبلیغ پوشیده بسنده کرده اند. چیرگی نگرش مذهبی بر روشنفکری ایران در صد و پنجاه ساله گذشته یک دلیل اصلی این غفلت بوده است؛ ناتوانی خود بهائیان از گسستن رابطه بهائیت با سنت شیعی نیز کمکی به قرار دادن آنان در جایگاه سزاوارشان نکرده است.

اکنون «رگ تاک، گفتاری درباره نقش دین در تاریخ اجتماعی ایران» از دلارام مشهوری (خاوران، پاریس، ۱۹۹۹) با شور و حرارتی که رذیه نویسان را در آن سو به یاد می آورد، به برطرف کردن کمبودها همت گماشته است. کتاب بلند در دو جلد و بیش از ۶۳۰ صفحه، یک آتشبازی واقعی بر ضد نفوذ مذهب در تاریخ پانصد ساله گذشته ایران، و یک آتشبازی در ستایش نقش اقلیتهای مذهبی - با تأکید بیشتری بر بابیان و بهائیان به مناسبت موضوع کتاب - در پیشرفتهای صد ساله گذشته است. پژوهشی است گسترده در منابع فارسی که در اینجا و آنجا به پیشهای بدیع آراسته است؛ و اگر به ویراستاری سپرده می شد که تکرارهایش را بزند و آن را از یاره ای

در تاریخ همروزگار ما هیچ اقلیت مذهبی مانند بهائیان هدف خشونت و تبعیض نبوده است - شمار کشتگان بابی و بهائی را در صد و شصت ساله گذشته می باید به صدها هزار اندازه گرفت. بزرگترین کامیابی پایگان مذهبی شیعه تا پیروزی در انقلاب اسلامی، در پیکاری بود که بر ضد بابیان و جانشینانشان بهائیان، به راه انداخت؛ به درجه ای که هنوز کسانی که بر عرفی بودن (سکولار) بودن خود تأکید می کنند در برابر بهائیگری رفتاری ناروشن و ناآسوده دارند. برای آنها اگر هم مذاهب، همه از نظر جایگاه قانونی شان برابر باشند. یکی از آنها، بهائیگری، کمتر برابر است. تا این اواخر در بیشتر ادبیات مخالف جمهوری اسلامی، شعار جدا کردن دین از حکومت با تأکیدی که بر ملت مسلمان ایران می شد از معنی می افتاد و در بحث از اقلیتهای مذهبی یادی از بهائیان نمی شد. به بهائیگری طنینی ناخوش داده بودند که هنوز بکلی برطرف نشده است.

بررسی درباره بابیگری و بهائیگری، با همه اهمیتی که این آئینها در تاریخچه تحولات فکری ایران دارند اندک، و به رذیه نویسیها محدود بوده است. «بهائیگری» کسروی نیز رذیه ای است - هر چند بسیار منصفانه تر، چنانکه از کسی چون او می شد انتظار داشت. تاریخنگاران با دیدی ناموافق، اگر نه دشمنانه، به این جنبش نگریسته اند، شیعیان جز عیب در آن ندیده اند، و خود بهائیان در ایران به دلایل آشکار، درباره آئین خویش به

اشتباهات («دست به دست شدن قدرت سیاسی از مآدها به آریائیه و سپس به پارتها») بپیراید و کوتاوتر کند بسیار سودمند و دست یافتنی تر در می آمد.

نویسنده نخست به دیده انتقادی به دو فلسفه تاریخ رایج، نخست نگرش مذهبی و دوم نگرش مارکسیستی که گویا «تکانه اولیه ای برای تاریخ پژوهی علمی بوده است» می نگرد. «تهاجم ایدئولوژیک» جریان چپ بر تاریخ و هویت ایرانی و سهمی که در پیروزی انقلاب اسلامی داشته است در این مقدمه به بهترین و تازه ترین صورت باز شده است. نویسنده پس از آوردن شاهدهائی از آثار مارکسیستهای تاریخی، این سهم را با اندکی مبالغه در جمله پر معنی اش خلاصه می کند که «در پس واژه پراکنی مارکسیستی برای نمونه حتی یک موضع تاریخی را نمی توان یافت که میان چپ و رهبری مذهبی اختلافی وجود داشته باشد» یکی از نکته های عبرت آمیز

این مقدمه اشاره به «سانسور اسلامی» کتاب اسلام در ایران پطروشفسکی از سوی مارکسیستهای زمان است میاذا حساسیتهای مذهبی را بیازارند. با اینهمه قفل اسطوره ماتریالیسم تاریخی، بر در جامعه شناسی کتاب، نهاده است و در سرگردانی میان زیربنا و روبنا کار را به ملاحظات شگفتی از این دست می کشاند: «مدنیت یونانی که بر ساختارهای مادرشاه، بر آمده بود با تسلط کودتا

وار پدرشاهی و تقویت سیستم برده داری به تضادی روبنایی دچار شد که به فرسایش و نابودی آن انجامید و جایگزین آن امپراتوری روم گشت که بر برده داری پدر شاهانه استوار بود و یکسره از باروری فرهنگی تهی.

مقدمه با نگاهی تند به حمله اعراب و پیامد آن، هجوم بیابانگردان تاتار و مغول که به انگیزش و گاه دست در دست اعراب عمل می کردند، پایان می یابد - داستانی دلآزار که همه تلاشهای پوزشگران اسلام و عرب نتوانسته است بر چهره خونین و ویرانگر آن پرده دلپذیری بکشد. این داستان خونبار در فصل بعدی، «اقلیتهای مذهبی، در ایران دنبال می شود: چگونه در کشوری که در بامداد تاریخ خود یک بهشت همزیستی اقوام و مذاهب گوناگون و نخستین «دولت سیاسی» بود - تعبیر مارکس از دولتی که خود را از مذهب رسمی رها می سازد - در دوره اسلامی و بویژه در دوران صفوی و قاجار بارها به نسل کشی (ژنوسید) اقلیتهای مذهبی خود - چه در معنای لفظی و چه فرهنگی واژه - دست زد: تا اواخر سلطنت صفویه هنوز سیصد هزار خانوار زردشتی در ایران بود. در زمان فتحعلی شاه بیش از شصت هزار خانوار زردشتی در ایران باقی نماند و به زمان سلطنت ناصرالدین شاه شمار زردشتیان به هشت هزار تن رسید. بهمین گونه یهودیان ایرانی که حدود چهارده درصد جمعیت ایران را در آغاز پادشاهی صفوی تشکیل می دادند امروز جز قطره ای در دریای جمعیت ایران نیستند. به عنوان نمونه شاه عباس دوم یهودیان را مخیر کرد که یا اسلام آورند یا قتل عام شوند؛ و قاجارها مسیحیان ایرانی را ناگزیر از

مهاجرتهاهای دسته جمعی، بیشتر به قفقاز، کردند. این روحیه ای بود که تا عصر ما چیرگی داشت. ایرانی ناسیونالیستی چون ذبیح الله صفا به آسودگی تمام در تاریخ ادبیات در ایران خود چنین می نوشت: «همین که خبر قتل سعدالدوله (وزیر یهودی پادشاه مغول) در ایران شایع شد، بسیاری از همکیشان وی به تیغ انتقام مسلمانان راه نیستی گرفتند و شر آنان منافع گشت.» و باز: «با نخستین فرمان غازان قبول اسلام واجب گردید و از کافر و کافره و از هفت ساله تا هفتاد ساله از سر رغبت و اختیار فوج فوج به هدایت نور ایمان مشرف گشتند!» (نمونه های یهودستیزی شبه فاشیستی که نویسنده از آن استاد ممتاز دانشگاه و از مورخ آزادیخواه ایدئولوژی مشروطه ذکر می کند تکان دهنده است.)

رگ تاک با همه شور مذهبی خود به اقلیت های مذهبی ایران به دیده برابر می نگرد و هر جا بتواند از ستایش آنان و سهمی که در تاریخ و فرهنگ ایرانی داشته اند دریغ ندارد و تا آنجا می رود که به درستی می گوید «سرنوشت تاریخی ایران را به خوبی می توان در بود و نمودشان بازتاب شده یافت... نگرش هوشمندانه به اقلیتهای مذهبی بر می نماید که - چه در زمینه نظری و چه به عملکرد اجتماعی - پربارترین... پهنه پژوهش را در تاریخ ایران تشکیل می دهند.» یکی

از این «اقلیتهای» سنیان اند که هزار سال بر ایران فرمان رانند و بزرگترین گروه مذهبی در جمعیت ایران بودند و پس از آنکه زردشتیان و یهودیان و مسیحیان را به ضرب شمشیر تحلیل بردند خود به شمشیر

صفویان دچار شدند. نویسنده گوشه های کوچکی از چگونگی در آمدن بیشترشان را به شیعیگری، با همه لااگراف فی الدین، باز می گوید. این آیه قرآن در سراسر تاریخ اسلام تنها مشروط بدان بوده است که زور کافی در میان نبوده باشد.

فصل دین، فرد، جامعه، رابطه میان اصلاح دینی و انقلابات سیاسی و فرهنگی را بررسی می کند و به درستی نتیجه می گیرد که هر جا روشنگری «ضد مذهبی» (در واقع ضد پایگان مذهبی) پیشرفت داشته راه انقلابات اجتماعی و سیاسی نیز با موانع کمتری روبرو بوده است. این بحث تازه در ادبیات سیاسی ایران پیشتر برده می شود و به قلب مسئله رویارویی تاریخی حکومت و مردم (دولت و ملت در اصطلاح رایج ایرانی آن) می پردازد: در جوامع پیشرفته قشر روشنفکران با عمل به وظیفه تاریخی خود، مبارزه اجتماعی در مقابل سلطه مذهب قرون وسطائی را راهبری و پیشوائی کرده اند و به تناسب قوام جامعه مدنی و انسجام ملی به قدرت و نفوذ اجتماعی نیز دست یافته اند. مختصر آن که بدون غلبه بر متولیان مذهب قرون وسطائی نمی توان به دوران نوین بشری گام گذارد. چون از این دیدگاه به جهان از هم گسیخته امروز بنگریم، تقسیم دنیا را به جهانهای مختلف، کمتر نتیجه غارت استعمار و امپریالیستی و بیشتر بدین سبب می یابیم که نیروی روشنگری اجتماعی در کشورهای عقب مانده هنوز به پیروزی بر ساختارهای حکومت مذهبی قرون وسطائی نایل نگشته است.

ژرفای احساس ملی نویسنده رگ تاک را در کمتر نویسنده این سالها می توان دید. او شاید نخستین

کسی است که وظیفه تاریخی (یکی از وظیفه‌های) ایران را چنین توصیف می‌کند: «این وظیفه تاریخی ایران در تکامل بشر بود که در کنار روسیه در تمام طول قرون وسطای اروپائی، این یک وجب خاک را به فرسائیدن نیروی مخرب بیابانگردان ترک و مغول و عرب از گزند حفظ کردند.»

در دوران قاجار که موضوع فصل بعدی است تسلط پایگان شیعه بر زندگی ملی و خصوصی ایرانیان که از نیمه راه سلسله صفوی رو به بالا داشت به کمال رسید و سیر انحطاط تندی گرفت و در همین دوران بود که رهبران مذهبی بیشمار به خدمت استعمارگران روس و انگلیس درآمدند و بیشترین خیانتها را به استقلال ملی کردند. اما چشم نکته بین نویسنده تنها سرسپردگی بخشی از روحانیت را به پیگانگان، یا زیان ندانم کاریهای عوامفریبانه آخوندی، مانند غائله کشتن گریبایدوف و راه انداختن جنگ دوم ایران و روس را نمی‌بینند، او بر شگرد دیگر روحانیون در جلوگیری از تماس ایرانیان با پیگانگان که می‌توانست به بیداری آنان بیانجامد نیز انگشت می‌نهد. این شگرد در کنار عوامل گوناگون و بیش از همه تجاوزات مداوم امپریالیستی، بر گرایشهای واپسگرایانه جامعه دامن زد و یک نمونه آن را نویسنده از قول اسمعیل رائین، یک نویسنده میانمایه متنهای تاریخی که از «قهرمانان» کتاب است، چنین می‌آورد: «در آن روزگار هنوز همه مردم و بطریق اولی متشرعین دو آتش فرنگی را نجس و بردن نامش را حرام و رفت و آمد و نشست و برخاست با او را مخالف آئین مقدس اسلام می‌دانستند و

ایکاش این فکر تا به امروز در این مرز و بوم باقی مانده بود!» اما این نکته بینی‌ها، نویسنده را از کژرویه‌های نامنتظر - در چنین اثر با ارزشی - نجات نمی‌دهد. او با سنج (معیار)های غریب خویش، همانها که رم را یکسره از باروری فرهنگی تهی می‌دید، عباس میرزا را به هیچ ویژگی از پدر و فرزند تاجدارش برتر نمی‌داند، و طرفه آنکه کنجکاوی چاره‌جویانه مردی را که نومیدانه برای جبران واپسماندگی ایران بهر در می‌زد، حجت می‌آورد: «چه قدرتی است که به شما برتری و مزیتی را که نسبت به ما دارید عطا می‌کند؟... اجنبی حرف بزن، با من بازگویی که برای بیدار کردن ایرانیان از خواب غفلت چه باید کرد؟ (خطاب به یکی از فرستادگان ناپلئون.) آنگاه چند صفحه‌ای بعد از پدر تاجدار عباس میرزا نقل می‌کند که در گرماگرم جنگ اول ایران و روس، یعنی در همان زمان، می‌خواست به پیشگاه یک آخوند مشرف شود تا از او بپرسد که اهل جنت بیش از چهار زن می‌توانند تزویج کنند، و کیفیت نکاح آنها چیست؟

«او با اشاره به قائم مقام (همان که عباس میرزا او را بر کشید و حفظ کرد، و فرزند تاجدار و همترازش او را بی سببی کشت) و امیرکبیر، یک بار دیگر محدودیت نظرگاه (پرسپکتیو) کتاب و سودازدگی‌های (ابسیسیون) خود را با این اظهار نظر، که در حد خودآیتی است، به نمایش می‌گذارد: «مقایسه آنان با دولتمردان کوتاه قامت ایران از دوران انقلاب مشروطه به بعد، بدین تصور دامن می‌زند که برای تسلط فلج کننده شیعه گری بر جامعه ایرانی در دوران معاصر روندی فزاینده قایل شویم و عهد قاجار را از لحاظ تفکر سیاسی، و

اجتماعی از دوران پهلویها در مرحله‌ای بالاتر بباییم.» همان یک مقایسه برای چنین تجدیدنظر تاریخی بس بوده است - بگذریم از این که رضا شاه را که مهمترین شخصیت تاریخ سده بیستم ایران است، چه از نظر ابعاد شخصیت و چه دستاوردها به دشواری می‌توان کوتاه قامت شمرد.

پادشاهان قاجار به رهبران مذهبی تکیه‌ای روزافزون کردند و استقلال مالی شبکه مذهبی در این دوران و برتری اصولیها - که همه در عرصه استدلال نبود و پول و زور نیز در آن سهمی داشت - به پایگان شیعه قدرتی بخشید که «رفته رفته... شاهان شیعه مذهب قاجار... باز هم به عنوان غاصبان حق علی - دشمنی روحانیت شیعه را متوجه خود ساختند.» در همان حال ایران در سرایشی افتاده بود که یک قلم جمعیت آن از ده میلیون در ۱۸۱۵ به شش میلیون در ۱۸۷۳ پائین افتاد و در پیشرفت «تفکر سیاسی و

اجتماعی» آن همین بس که نخستین کتاب حروفچینی چاپ شده در آن زمان رساله جهادیه بود.

در چنان جامعه مذهب زده‌ای که راه را بر اندیشه و عمل از هر سو بسته بودند هر جنبشی ناچار از مذهب می‌گذشت. رگ تاک نشان می‌دهد که چگونه به نظر ایرانیان بسیار، تنها راه برو نرفت از ذلتی که شیعیان دچارش آمده بودند ظهور قائم موعود بود. بر چنین زمینه‌ای نخست شیخیه در پادشاهی فتح علی شاه «باب» یا نایب امام زمان را که از سده چهارم هجری (یازدهم) بسته شده بود گشودند و انسان کامل یا شیعه کامل را بجای عدل و قیامت از اصول

مذهب شیعه قرار دادند. آنگاه علی محمد شیرازی در پادشاهی محمد شاه خود را در، یا باب، امام زمان خواند. اما بابیان و پیشاپیش آنان زرین تاج قروینی (طاهره، که برجسته ترین زن ایرانی سده نوزدهم است) از «اصلاح دینی» شیخیه، با ادعای شگفتشان که خرافات آخوندی را یک گام بلند به پیش برد، فراتر رفتند و عناصری از ترقیخواهی را در پیام خود راه دادند که به آنها جایی بالاتر از پیشینیانسان می دهد و جنبش باب را به صورت یک حرکت پیشرو اجتماعی در ایران نیمه سده نوزدهم در می آورد. بابیان فرآورده دوران تازه ای بودند که با همه تاریک اندیشی خود در «یک چیز با دوران گذشته تفاوت داشت و آن آمدن اروپائیان به ایران بود.»

دامنه روی آوردن توده های مردم به جنبش بابی و ژرفای سرسپردگی و فداکاری و شوقی که برانگیخت و در صفحات کتاب به خوبی تصویر شده است، برای خواننده امروزی شگفت می نماید و در این سخن هیچ مبالغه نیست که اگر سیاست روا دارانه محمد شاه و حاج میرزا آقاسی ادامه یافته بود، پایگان آخوندی در برابر چنان رقیب نیرومندی ناگزیر می شد مانند همتای کاتولیک خود پس از هجوم لوتری در سده شانزدهم به درجه ای از پالایش تن در دهد و اگر نه در امروزه، (دکترین) دست کم در روشهای خود، اصلاحی کند. یک دلیل آن را نویسنده در پیش گفته است: مردم تشنه کمترین نشانه انسانیت در زندگی سیاسی و مذهبی خود بودند و در توده منتظر ظهور ایرانی آمادگی پذیرش چنان دعوت هایی پدید آمده بود. دلیل دیگرش را گوینو می آورد: «از جهت اخلاقی آئین باب مروج عواطف رقیق، ملایم، خیرخواهی، میهمان

نوازی، ادب و نزاکت است. حتی حکم اعدام در میان احکام صادره از قلم باب وجود ندارد. شکنجه و ضرب نیز در بیان (کتاب باب) مردود است و بطور کلی صور مختلفه خشونت محکوم شده است. «گوینو باب را با «فوریه» مقایسه می کند و

بابیگری را از نظر مقام والائی که برای زن، و توسعه صنعتی و علمی قائل بود می ستاید. (باب نخستین کس بود که حکم به برداشتن حجاب داد.)

با اینهمه جنبش بابی در زیر سرکوبیها به زودی رنگ مسلحانه و حتی تروریستی گرفت و با توحشی که، در تاریخ خونین ایران نیز کم مانند بود، در خون خفه شد. بهاء الله که پس از اعدام باب رهبری یافت در پیشبرد دعوت خود کاردانی بیشتر نشان داد. او سلاح را از دست نهاد و بجای رویارویی، به شیوه های غیر مستقیم و پوشیده روی آورد و اندک اندک بابیگری را به دینی تازه در آورد. اما آزار و پیگرد بهائیان تا رهبران شیعه در گردانیدن کشور دست بالاتر را داشتند ادامه یافت؛ و در دوران پهلوی نیز با همه رواداری نیم رسمی و نیم دلانه آن، فضای زیست بهائیان نا آسوده بود.

جلد دوم رگ تاک از انقلاب مشروطه آغاز می شود و از جامع ترین بررسیهای نقش آخوندها در آن انقلاب است و جای تردید نمی گذارد که حتا آن اقلیت کوچک در رهبری مذهبی که، بیشتر فرصت طلبانه، به مشروطه خواهی پیوست جز یک حکومت مذهبی نمی خواست. همچنین نشان می دهد که در برابر کمک با ارزشی که آخوندهای «مشروطه» در چند لحظه حساس به انقلابیان کردند، مهر خود را بر جنبش متحدگرائی زدند

و آن را از مسیر درست خود که از جدا کردن سیاست و حکومت می گذشت دور کردند.

ارزش تاریخی این بخش بیشتر در تأکیدی است که بر نقش گروه های کوچک ولی پر نفوذ از اقلیتهای مذهبی بویژه بابیان و ازلیان در پیشبرد جنبش مشروطه خواهی می نهد. انقلاب مشروطه از پشتیبانی یهودیان و ارمنیان و زردشتیان برخوردار بود و ارمنیان و گرجیان در خط آتش با نیروهای استبداد می جنگیدند. از لبان و بابیان پوشیده تر عمل می کردند ولی به عنوان بخشی از نیروهای ترقیخواهی در آن زمان سهم قابل ملاحظه ای داشتند و رهبرانی چون میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و یحیی دولت آبادی و حتی سید جمال الدین واعظ اصفهانی به داشتن ارتباطات و گرایشهای بابی و ازلی شناخته بودند و در میان سران و فعالان جنبش به بسیاری از بابیان پیشین یا وابستگان آنان می توان برخورد.

به تشویق بهاء الله در آن سالها که بهائی کشی به هر بهانه به راه می افتاد و هر که را به نام بهائی، می کشتند و می زدند، بهائیان دست به کار پایه گذاری آموزشگاهها، از جمله آموزشگاههای مختلط، و حمام دوش و بیمارستان شدند و بهائیان از نوآینان امریکائی بدین منظور به ایران آمدند. بهاء الله اصلهای عدم خشونت و فرمانبرداری از حکومت وقت و جدائی دین از سیاست را در همان نخستین سالهای پیشوائی خود بر پیروانش قرار داد و اندک اندک آئین تازه را بر ویرانه های بابیگری و ازلیگری بازسازی کرد. یک بخش دیگر استراتژی او بیرون زدن از ایران و فضای خون و خشونت، بود که بهائیان را در میان

گرفته بود. امواج مهاجران بهائی - چهارگوشه جهان سرازیر شدند؛ و شمار آنان در پنجاه ساله گذشته به یک میلیون تن تخمین زده می شود. اما این مهاجران هر جا هستند ایران را با خود دارند و ایران دوستی را به همکیشان غیر ایرانی خود می آموزند. ایران برای آنان سرزمین مقدسی است که آینده بزرگی برای آن مقدر شده است.

کتاب با ستایشی از سرنوشت

تاریخی ایران پایان می باید: «ارزشهای برخاسته از ایران (بر محور همزیستی اقوام و تیره های انسانی، در تنوع نژادی و فرهنگی) دستاوردی است که تمدن بشری تنها بدان می تواند سیری متعالی داشته باشد... همانگونه که دمکراسی (آتن) شالوده دمکراسیها در عصر حاضر قرار گرفت، همزیستی نوع انسان در ورای ویژگی ظاهری برای اول بار در ایران عصر کورش تحقق یافت و اینک پس از ۲۵۰۰ سال بشر ناگزیر از تحقق آن در ابعاد جهانی است. به هیچ منطق تاریخی و اجتماعی و حوزه فرهنگی ایران که کانون این تجربه تاریخی است نمی تواند در این میان از تداوم باز ماند».

اینکه آینده بهائیگری در جهانی که از سوئی رو به جهانروائی globalization دارد - به این معنی که مرزها و فاصله ها از میان می رود - و از سوئی دست گزینش فرد انسانی چنان از هر سو دراز می شود که هر چیز را به سلیقه فردی خود می خواهد و از محدودیتهای آئینی ritual می گریزد، چه خواهد بود در این بررسی نمی گنجد. این اندازه هست که بهائیان اگر بر پیام اخلاق و انسانیت خود بیشتر تکیه

passee است. تاریخ و سیاست و جامعه از آن درگذشته است. مسئله ایران امروز دیگر آن نیست که در ایران منتظر ظهور و در مرز طغیان صد و شصت سال پیش بود. ایرانیان اکنون با همه بی شکویی خود تصویر روشنی از آنچه می خواهند و راههای رسیدن بدان دارند. آنها دارند در مسیر جهانی می روند که از سوئی رو به جهانروائی نهاده است و از سوئی به شخصی شدن همه چیز. در این عصر انقلاب آگاهی، ما به آگاهی هر چه بیشتر نیازمندیم.

کنند و در پی مشروعیت یافتن به دستاویز آیات و احادیث مذاهب دیگر نباشند امروزی تر خواهند شد. آنچه در اینجا مورد نظر است آینده بهائیگری در ایران است. تا هنگامی که به بهائیگری مانند هر مذهب دیگری نگریسته نشود نمی توان از نوگرایی فرهنگی و سیاسی ایران سخن گفت. این «آزمون اسید» یا «لیتموس تست» عرفی گرائی (سکولاریسم) در جامعه ایرانی است. برای کسی مانند این نویسنده از موضع «اگنوستیک» بسیار آسان است که بهائیان را مانند پیروان مذاهب دیگر، از جمله مذهب اکثریت، به عنوان شهروندان ایرانی صاحب حقوق سلب نشدنی و حاکم بر زندگی درونی و وجدانی خود، بشناسد. ولی می باید به آنجا برسیم که شیعیان باورمند و بجای آورنده Practitioner نیز بهائی را انسانی چون خود تلقی کنند و دیوار اختلاف مذهبی از میانه ایرانیان برخیزد.

کتابی مانند رگ تاک با همه خشکی جدلی (پلمبیک) خود پیشرفتی در این رهگذر است. می باید نویسندگانی این چنین به ژرفای مسائل بروند و ناشرانی چون خاوران دلیرانه امضای خود را زیر کتابهایی از اینگونه بگذارند تا تابوها شکسته شود و سرانجام بتوانیم از قرون وسطای جهان سومی خود بیرون بیاییم.

اصلاح مذهبی شیعه که نقطه توجه مرکزی رگ تاک است و چنان جای بالائی در نظرگاه نویسنده دارد که انقلاب مشروطه و دوران پهلوی را نیز به دلیل آنکه به اصلاح مذهبی نرسیدند، تحولاتی چندان قابل اعتنا نمی داند، پس از این صد سالی که در آزمودن همه راه حلها و پاسخهای این سده گذرانیدیم امری سپری